



سید محمد جعفری
زینب قدوسی زاده
سید علی فقیه موسوی

خلاصه داستان

ذهن خود را گرم کنید

ساختن یک فیلم ترسناک آن هم بدون وجود قاتلی زنجیره‌ای که پس از کشتن قربانی هایش، انگشتانشان را برای یادگاری باخود می‌برد، شاید به نظر غیرممکن برسد. صنعت فیلم ترسناک این روزها برای همه ما تکراری و خسته کننده شده است. اما خبر خوب این است که با دیدن این اپیزود از سریال **Black Mirror**، تمامی احساسات ترس، انزجار، ظلم، بی اخلاقی و... را به میزان خوبی تجربه می‌کنید. اعصاب خود را آماده کنید که قرار است کارگردان با آن بازی کند. کش و قوس‌ها، اتفاقات، انسان‌ها همه و همه آماده‌اند تا ذهن شما را به چالش بکشند.

روز به روز، تکنولوژی‌های جدیدتری وارد زندگی ما می‌شوند. ممکن است شما نیز بر این عقیده باشید که سود این تکنولوژی‌ها بر آفاتش غلبه می‌کند، یا اینکه نقض حریم شخصی و اطلاعات شخصی، بزرگترین قیمتی است که باید برای استفاده از این پیشرفت‌های عظیم بپردازیم؛ ولی **Black Mirror** آمده تا از ما بخواهد یکبار دیگر این مقایسه را انجام دهیم، ولی این بار با عینک اخلاق؛ یکبار هم که شده از «من» فاصله بگیریم و به «ما» بپردازیم، ببینیم این پیشرفت چه عواقبی برای جامعه ما به همراه دارد. درک بالای سازندگان اثر از روان و تفکر انسان، نبوغ سینمایی به کار رفته و مهم‌تر از همه سوالات مهم فلسفی و وجودی که اثر مطرح می‌کند، مجموعه‌ای بی‌مثل و نوین را به ارمغان آورده است؛ اثری که شاید از معدود مواردی باشد که باعث شده نتفلیکس همچنان چیزی برای رو کردن داشته باشد.

Black Mirror

White Christmas

گریسمس سفید

IMDB: ۹,۱/۱۰ Rotten Tomato: ۹۰/۱۰۰

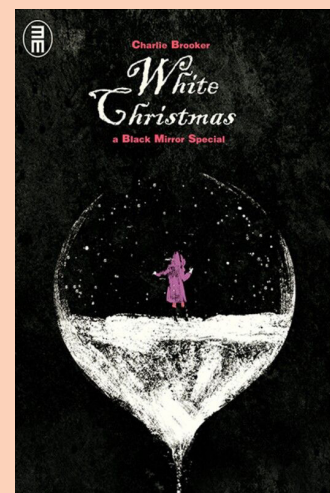
ژانر: درام، رازآلود، هیجان انگیز

کارگردان: کارل تیبتس Carl Tibbets

بازیگران اصلی: جان هم Jan Hamm، ریف اسپال Rafe Spall، اونا چپلین Oona Chaplin



تیزر رسمی فیلم



آیا چیزی به نام واقعیت وجود دارد؟

آیا وجود ما به بعد فیزیکی مان خلاصه می‌شود؟ یا اینکه خاطرات مان و تفکرات مان ما را تعریف می‌کند؟ حالا فکر کنید که از خاطراتتان یک کپی تهیه شود، که این کپی تعدادی خط کد است، آیا می‌توانید بگویید که او نیز به مانند شماست؟ آیا به بردگی کشیدن او، و استفاده از او به عنوان یک نرم افزار ظالمانه است؟ او می‌تواند ببیند، بشنود، اثری ایجاد کند، حتی می‌تواند ترس و درد را هم تجربه کند! به راستی چه چیزی باعث می‌شود که بین خودمان و این کپی تمایز قائل شویم؟ مگر ما هم تکه‌ای کد ژنتیکی نیستیم؟ قضاوتش بر عهده خودتان.

گریسمس سفید اولین اپیزود ویژه‌ی ۹۰ دقیقه‌ای سریال **Black Mirror** است و تمام تلاشش را به کار می‌بندد تا در این ۹۰ دقیقه، بیشتر از حد معمول، ما را از زندگی سیر کند. به جای اینکه مثل همیشه یک خط داستانی را دنبال کنیم، سه مسیر را دنبال می‌کنیم که همه در نهایت به یکدیگر متصل شده و به سرانجامی خوفناک منجر می‌شوند.



نقاط منفی:

دور بودن از واقعیت:

پرداختن به موضوع‌های از این دست که با تکنولوژی سر و کار دارند مخصوصاً تکنولوژی‌هایی که هنوز به بهره‌برداری عمومی نرسیده‌اند کار آسانی نیست. همان قدر که این موضوع می‌تواند یک فیلم را خاص کند و مخاطب را به وجد بیاورد، می‌تواند ارتباط مخاطب با فیلم را هم قطع کند. تکنولوژی‌هایی که در این قسمت نشان داده شده بود، همتایی در زندگی روزمره ما ندارند. در واقع نزدیک‌ترین نمونه‌ی آن، بلاک یا مسدود شدن توسط یک فرد در شبکه‌های اجتماعی است. تفاوت شدت این دو موضوع بسیار زیاد است، به طوری که به مرور زمان و پیش رفتن فیلم، ارتباط بین این دو موضوع کمرنگ و کم‌رنگ‌تر میشود. در مقایسه با دیگر قسمت‌های این سریال، این تفاوت بیشتر محسوس میشود.

قیف از کجا آمد؟:

با پیشروی فیلم، متوجه نقص‌هایی در یکپارچگی داستان میشویم: برای مثال، در داستان اول هنگام مرگ دوست «مت»، زهر بواسطه یک قیف به او خورانده شد، ولی گویا این قیف بصورت معجزه‌آسایی در صحنه قرار گرفت، زیرا که پیش از استفاده، هیچ اثری از آن نبود. برای مثال دیگر، در انتهای فیلم، هنگامی که «مت» توسط پلیس در لیست افراد خطرناک برای جامعه قرار می‌گیرد، برایمان سوال میشود که او چگونه دارد افراد سازمان پلیس را می‌بیند و چرا آن‌ها برایش مسدود سازی نشده‌اند؟ یا اینکه او چگونه قرار است لوازمات زندگی خود را بدون ارتباط داشتن با افراد جامعه فراهم سازد؟ چگونه باید غذا و پوشاک تهیه کند؟ سوالاتی از این قبیل، با اینکه کم بودند و خیلی حائز اهمیت نیستند، اما در برخی از صحنه‌ها بی پاسخ ماندند.

«پاتر» خنده بر لب داشتند. در این بین فقط «پاتر» بود که با این کپی‌ها احساس همدردی کرد. شاید بخاطر این بود که او واقعا انسان بدی نبود، یا حداقل بدتر از دیگران نبود.

استفاده از روش‌های مبتکرانه برای انتقال مفاهیم: وارد نکردن جزئیات اضافه مانند روش کار تکنولوژی‌های مورد بحث، یکی از خصوصیات سریال Black Mirror است. این قسمت هم استثنا نیست. این فیلم برای نشان دادن مفهوم بلاک (مسدودسازی) از روشی بسیار جالب استفاده کرده است. با زدن دکمه بلاک، هرگونه تعامل بین افراد غیر ممکن میشود و آن دو نفر دیگر قادر به دیدن و شنیدن یکدیگر نیستند و حتی اگر بخواهند هم دیگر نمی‌توانند معذرت خواهی کنند. با همه این‌ها، شاید جالب‌ترین نکته این باشد که ممکن است دیگر نتوانند همدیگر را ببینند، یا به هم پیام دهند، اما ابتدایی‌ترین نوع انتقال اطلاعات همچنان کارآمد است؛ منظور همان مداد و کاغذ است. ما که خود تا وقتی «پاتر» صحبت از نامه‌نگاری نکرد، اصلاً این روش به ذهنمان خطور هم نکرد، و این نشان دهنده اتکای بیش از حد بر تکنولوژی برای ارتباط با یکدیگر است، ارتباطی که اکنون بسیار سست و شکننده به نظر می‌رسد.

مرگ تدریجی حریم شخصی:

نکته مهم دیگری که فیلم به آن اشاره می‌کند، تعرض بیش از پیش تکنولوژی به حریم شخصی ماست. البته که این قسمت به صراحت قسمت‌های دیگر مانند «Crocodile» به این بحث اشاره نکرده، اما به صورت زیرپوستی این نکته مهم را گوشزد می‌کند. چرا باید برای اعتراف‌گیری از کپی شخص استفاده کرد؟ اصلاً این کار درست است که شما بدون اجازه فرد از او کپی تهیه کنید؟ یعنی این کپی در این حد «انسان» است که اعتراف آن به منزله اعتراف یک انسان واقعی باشد و باعث مجازات یک انسان شود؟ اگر اینطور باشد، محبوس کردن او بردگی نیست؟

قضات با خودتان:

انتهای فیلم و آنچه شخصیت‌های داستان در نهایت از سر می‌گذرانند واقعا شما را متعجب می‌کند که چقدر سزاوار مجازات‌هایی هستند که دریافت می‌کنند؟ فیلم تصمیم‌گیری نهایی در مورد درستی یا نادرستی اتفاقات را بر عهده خودتان می‌گذارد. آیا یک کد کپی شده از ذهن شما سزاوار دلسوزی را دارد؟ آیا قطع کردن ارتباط یک فرد با تمامی جهان اطراف (حتی اگر توسط قانون پذیرفته شود) اخلاقی است؟

در کدام دنیا سیر میکنیم

نقطه اوج فیلم از بین بردن مرز بین واقعیت و مجاز در ذهن ماست. به گونه‌ای که ذهن به طور ناخودآگاه برای دختر داخل کوکی ناراحت می‌شود و تحت تاثیر قرار می‌گیرد در حالی که در واقع آن تنها یک کد است و وجود انسانی ندارد. اگرچه بخش داستانی فیلم نتوانسته آنچنان که باید مخاطب را با خود درگیر کند ولی با وارد کردن تکنولوژی این خلا، به نوعی پوشانده شده و شاهکار کارگردان همین از بین بردن مرز بین دو دنیا در ذهن ماست. کوکی‌ها ساختارهای ذهن مخاطب را می‌شکنند و ذهن او را به چالش می‌کشند.

ریسمان مستحکم داستان:

فیلم در مجموع داستان خطی‌ای داشت، با اینکه از فلش‌بک استفاده شده بود، اما فلش‌بک‌ها نیز خود ساختار خطی داشتند. این فلش‌بک‌ها بخش اصلی داستان را تشکیل می‌دادند، و طوری طراحی شده بودند که در ابتدا به نظر بیاید که ارتباط چندانی با هم ندارند، و صرفاً جهت معرفی شخصیت‌ها به کار گرفته شده‌اند، اما هرچه به پایان فیلم نزدیک شدیم، دیدیم که داستان همگی حول محورهای خاصی می‌چرخند. فیلم در مواقع متعدد به بیننده نشانه‌هایی میدهد، که باعث می‌شود بیننده نیز به اتفاقاتی که در حال افتادن است، مشکوک شود؛ از اسم فیلم گرفته - که روز رقم خوردن جنایت را اعلام می‌کند - تا لحظات عجیبی مانند لحظه‌ای که «پاتر» یادش نمی‌آید در این کلبه برای چه کاری آمده است؛ و ساعت دیواری که نهایتاً همه چیز را به هم گره می‌زند.

کشمکش درونی «پاتر»:

پیش‌تر هم اشاره کردیم که داستان خوب، به هیچ وجه باعث ضعف زیبایی سینمایی نشده. کارگردان از پالت رنگی و نور با تبحر بالا استفاده کرده. مثلاً هنگامی که حرف زدن «مت» و «پاتر» را مشاهده می‌کنیم، نور آفتاب فقط نصف چهره پاتر را می‌پوشاند، این امر نشان دهنده درگیری درونی «پاتر» است و تصویری از روح آزرده او را به نمایش می‌گذارد. نکته جالب‌تر اینکه انگار «پاتر» تنها فرد داستان است که اندکی انسانیت در او باقی مانده است؛ «مت» به صورت روزانه به ساختن برده‌های تخم مرغی می‌پرداخت، و مشتریانش هم بدون سوالات چندانی این امر را می‌پذیرفتند. حتی کارآگاه‌های پلیس هم هنگام شکنجه دادن کپی